

فلسفه تحلیلی، شماره چهل و یک، بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۹-۱۸۴

## بررسی تطبیقی معنای زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی و فردریش نیچه<sup>۱</sup>

مرجان عسگری بآبادی<sup>۲</sup>

دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

فرج اله براتی

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

گودرز شاطری

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

صادق خوشخو

استادیار گروه معارف اسلامی، واحد مسجد سلیمان، دانشگاه آزاد اسلامی، مسجد سلیمان، ایران

### چکیده

یکی از دغدغه‌های مشترک علامه طباطبایی و فردریش نیچه معنای زندگی است؛ مراد علامه از معنای زندگی هدف داشتن زندگی بوده ولی نیچه معنای زندگی را معادل ارزش می‌داند؛ هر دو فیلسوف با توجه به مبانی فکری خود به این سؤال که آیا زندگی دارای معنا است پاسخ داده‌اند، رویکرد علامه در رویارویی با معنای زندگی فراطبیعی و نیچه رویکرد طبیعت باور دارد. علامه از طریق صفت حکیم بودن خدا، هدفدار بودن جهان خلقت از جمله انسان را اثبات می‌کند وی معتقد است زندگی در پرتو اعتقاد به خدا و پایبندی به اخلاق و رفتار انسانی معنا پیدا می‌کند ولی نیچه خدا را انکار می‌کند و دین را عامل بدبختی انسان می‌داند و معتقد است انسان هرچه دین‌دارتر باشد ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است. او نتیجه بی‌معنایی زندگی را در قالب نیست‌انگاری بیان می‌کند و آن را به نیست‌انگاری فعال و نیست‌انگاری منفعل تقسیم کرده است. هر دو فیلسوف به لزوم معناداری زندگی معتقدند با این تفاوت که علامه معتقد است انسان معنای زندگی را کشف می‌کند اما نیچه می‌گوید انسان معنای زندگی را جعل می‌کند. هدف این پژوهش ارائه‌ی تصویری مبین از معنای زندگی بر اساس تبیین دیدگاه دو فیلسوف مطرح الهی و به ظاهر غیر الهی است. روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای بوده و در تطبیق دیدگاه دو فیلسوف از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** معنای زندگی، نیچه، علامه طباطبایی، حکیم بودن خدا، اراده معطوف به قدرت.

۱. تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۸/۸؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۱/۵/۲۵

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): [m.askaribabadi@yahoo.com](mailto:m.askaribabadi@yahoo.com)

### مقدمه

معنای زندگی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی، روان‌شناختی و دینی است و چون از چشم اندازهای گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است سبب شده تا در حوزه‌های مختلف سخن از آن به میان آورند. از پرسش‌های اساسی که در طول زندگی روزمره برای هر انسان متفکری پیش می‌آید این است که چرا باید زندگی کرد؟ آیا با وجود این همه رنج و سختی زندگی ارزش زیستن دارد؟ هیچ انسانی نیست که این سؤالات برای او مطرح نشده باشد. بعد از گذشت هزاران سال از آفرینش بشر، او هنوز در جست‌وجوی چرایی زندگی خود می‌گردد. سؤالاتی که پیرامون این مسئله‌اند تحت عنوان «معنای زندگی» مطرح می‌شوند. فیلسوفان با توجه به مکاتب فکری خود و رویکرد متفاوت فلسفی، تلاش کرده‌اند تا مختصات یک زندگی معنادار را تبیین کنند. اهمیت این موضوع از آن جهت هست که مهم‌ترین مشخصه‌ی عصری که در آن زندگی می‌کنیم، بحران معنا و معنویت است؛ با روشن شدن هدف زندگی، ارزش داشتن و کارآیی آن نیز مشخص می‌شود.

در رویارویی با پرسش معنای زندگی سه گروه پاسخ داده‌اند: برخی مثل نیهیلیست‌ها<sup>۱</sup> با بی‌معنا دانستن زندگی و عبث و بی‌غایت دانستن جهان هستی، ارزشی برای زیستن قائل نیستند. از نظر آن‌ها تمام ارزش‌ها و عقاید دینی و سنتی بی‌اساس است. برخی از پیروان این‌گرایش معتقدند که حتی اگر خدایی هم وجود داشته باشد، شرایط بشری دارای امری ذاتی است که رشد معنا را نفی می‌کند، به سبب این‌که انسان همیشه و به‌طور ثابت ناراضی است؛ یا هنوز چیزی که در پی آن هست را به‌دست نیاورده است یا این‌که با آن‌که به آن دسترسی پیدا کردیم هنوز ملال هستیم.<sup>۲</sup> برعکس این گروه،

1. Nihilism

2. Metz, Th., "Meaning of Life", *Metaphysics Research Lab*, CSL, Stanford University, <http://Stanford Encyclopedia of Philosophy>, 2007, p.1.

پیروان طبیعی انگاری‌اند<sup>۱</sup> که بر این باورند زندگی معنادار است و شرایط لازم و کافی جهت دستیابی به معنای زندگی در این جهان مادی و جهانی که قابل شناخت به واسطه‌ی علوم بشری است، وجود دارد.<sup>۲</sup> دیدگاه سوم فراطبیعت باورهایند.<sup>۳</sup> آن‌ها معتقدند زندگی فرد به سبب ارتباط خاصی که با قلمرو فراطبیعی دارد معنادار و دارای غایت می‌باشد که خود این دیدگاه به دو نظریه‌ی محض خدامحوری و روح محوری تقسیم شده است.<sup>۴</sup> مهم‌ترین و قابل قبول‌ترین تفسیر از معنای زندگی از نظر فیلسوفان الهی، تفسیر خدامحوری بوده که نظریه هدف الهی است؛ براساس این دیدگاه، معنادار بودن زندگی در گرو تحقق برنامه و هدفی است که خداوند برای زندگی انسان مقرر کرده است، از این گروه می‌توان والتر استیس را نام برد که «معنا» را «هدف» بیان کرده است و در مقاله‌ای تحت عنوان «در بی‌معنایی معنا هست» می‌گوید: «دین می‌تواند با هر نوع ستاره‌شناسی، فیزیک و زمین‌شناسی سازگاری داشته باشد ولی قادر نیست با جهان بی‌معنا و بی‌هدف بسازد. اگر نظام امور بی‌معنا و بی‌هدف باشد به تبع آن زندگی انسان نیز بی‌معنا بی‌هدف می‌شود».<sup>۵</sup>

علامه فیلسوف مسلمان طباطبایی معتقد است که انسان در زندگی خویش هدفی به جز رستگاری ندارد بنابراین برایش یافتن معنای زندگی امری ضروری است؛ وی بر این اساس، انسان را در جست‌وجوی چیزی می‌داند که رسیدن به رستگاریش را قطعی کند. علامه رابطه‌ای مستقیم و عمیق میان دینداری و معنای زندگی در نظر گرفت.<sup>۶</sup>

1. Naturalism

2. Ibid, p.203.

3. Super naturalism

4. Metz, Th., "the Concept of a Meaningful Life", *American philosophical Quarterly*, 38, 2001, p.5.

۵. والتر، تی، استیس، «در بی‌معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، مجله نقد و نظر، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۳.

۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۱ش، ج ۱۴، ص ۲۷۱.

فردریش نیچه یکی از نخستین متفکران غربی است که بحران عدم معنا در زندگی انسان معاصر را دریافت و خطر نیست‌انگاری را گوشزد کرد ولی کمتر کسی به او توجه کرد؛ با این گفته: «هنوز زمان من نرسیده است، عده‌ای پس از مرگ متولد می‌شوند»<sup>۱</sup> وی خود را اولین قربانی نیست‌انگاری تمام عیار به‌شمار می‌آورد که همانند یک قربانی پیش روی ما واقع شده تا ژرفای نیست‌انگاری را درک کند و در مورد خود می‌اندیشد تا آموزگار دوره‌ی ما باشد. نیچه تحلیلی پدیدارشناسی از نیست‌انگاری ارائه می‌دهد و بدین وسیله ریشه بحران‌های معنوی و اخلاقی سیاسی غرب را چارچوب فرهنگ تاریخی و فلسفی غرب نشان می‌دهد. وی سخن خود را در باب معنای زندگی با کتاب چنین گفت زرتشت شروع می‌کند و زندگی را ژرفای ناپیمودنی به‌شمار می‌آورد.<sup>۲</sup> نیچه خود را کسی می‌داند که تاریخ دو قرن آینده را معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> وی از بحرانی که جامعه‌ی اروپایی آن دوره هنوز آن را درک نکرده بود سخن می‌گفت و آینده بشر اروپایی را آینده‌ای با بحران معنا معرفی کرد، می‌توان گفت که سخنان نیچه به جامعه و انسان امروزی مربوط می‌شود.

در مورد معنای زندگی مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه معنای زندگی از دیدگاه محمدتقی جعفری تبریزی و فریدریش نیچه» (۱۳۹۲) توسط حسن رضازاده و محمدرضا رحمانی نوشته شده است که در آن به معنای زندگی از دیدگاه علامه محمدتقی جعفری و نیچه پرداخته شده و وجه اشتراک و افتراق این دو فیلسوف را ذکر کرده است. مصطفی خلیلی مقاله‌ای با عنوان «معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی» (۱۳۹۰) نوشته که در آن به نظرات علامه در زمینه‌ی معنای زندگی پرداخته است. عبدالله نصری و همکارانش مقاله‌ای تحت عنوان «معنای زندگی از نظر شوپنهاور و

۱. فردریش، نیچه، انسان مصلوب (آنک انسان)، ترجمه رویا منجم، تهران، نشر مس، ۱۳۸۱ش، ص ۹۱.

۲. همو، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۶ش، ص ۲۱.

۳. همو، خواست و اراده معطوف به قدرت، ترجمه رویا منجم، تهران، نشر مس، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳.

نیچه» نوشته‌اند که در آن دیدگاه نیچه و شوپنهاور را مورد بررسی و تطبیق قرار داده‌اند. هم‌چنین پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی دیدگاه‌ها درباره‌ی معنای زندگی (ارسطو، نیچه، علامه طباطبایی)» نوشته شده است که در آن به دیدگاه‌های سه فیلسوف ذکر شده پرداخته شده است. مسأله‌ی اساسی تحقیق حاضر آن است که آراء دو فیلسوف مشهور مسلمان و غرب یعنی علامه طباطبایی و فردریش نیچه در معنای زندگی مورد بررسی و تطبیق قرار گیرد، هم‌چنین بررسی این‌که آیا مذهب در مورد معنای زندگی مطلبی را ذکر کرده است که با دیدگاه دیگر شباهت دارد. دلایل بررسی مسأله معنای زندگی از دیدگاه دو فیلسوف الهی و غیرالهی، یکی نقش مهم این دو فیلسوف در احیاء و تذکر به انسان معاصر نسبت به هدف زندگی و دیگری نقش آن‌ها در گشایش افق‌ها و پرسش‌های تازه در تفکر فلسفی در دو سنت متفاوت است، علامه با سنت‌های فلسفی و حکمی، هندی، چینی و حتی غربی تعامل معرفتی داشت که این مسأله به خاطر شیوه و نوع فهم او از سنت اسلامی و حکمی فلسفه ایران سبب گشایش افق‌ها و پرسش‌های تازه گردید و برای فهم آن‌ها به عرصه‌هایی ورود کرد که دیگر فیلسوفان جهان اسلام کمتر به آن پرداخته‌اند.

از طرفی دیگر نیچه، با به چالش کشیدن نظام‌های فکری از جهت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاق، طرح ارزش‌های جدید را مورد بحث قرار داده است. در واقع وی گذشته را مورد واکاوی و بررسی قرار داد تا افق جدید را کشف نماید. بر این اساس در کتاب چنین گفت زرتشت اعلام کرد که هر آن‌چه را که افتادنی است باید در هم کوبید.<sup>۱</sup>

۱. ضمیران، محمد، اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم، نشر هرمس، ۱۳۸۵ش، ص ۴۶.

## مقصود دو فیلسوف از معنای زندگی

فیلسوفان معاصر «معنا»<sup>۱</sup> را به معانی مطلوب، غایت و هدف به کار می‌برند؛ معادل واژه این کلمه در فارسی «هدف» یا «خواست» است و زمانی که از معنای زندگی سخن می‌گویند مقصود «هدف زندگی» می‌باشد. در جهان غرب معنا بیشتر معادل ارزش، هدف، کارکرد یا نقش به کار می‌رود.<sup>۲</sup> هدف از پرکاربردترین معانی بوده که هم الهی‌دانان ادیان یکتاپرستی و هم فیلسوفان تحلیلی برای معنای زندگی به حساب آورده‌اند.<sup>۳</sup> مقصود علامه در بحث معنای زندگی، هدف زندگی است. هرچند که در نوشته‌های ایشان، به کارگیری واژه‌ی معنای زندگی معمول نبوده ولی با دقت در سخنان وی مشخص می‌شود که منظور از هدف، مقصد، غرض و... در زندگی همان معنای زندگی است. البته در منظر وی هدف به معنای انگیزه درباره‌ی خدا به کار نمی‌رود بلکه درباره فاعل‌های غیرمستقل هم چون انسان به کار می‌رود که با در نظر گرفتن هدف به دنبال رفع نقص خویش هستند.

نیچه معنا را چیزی جز این می‌داند. او اوج بی‌ارزش شدن ارزش‌های جامعه را در کتاب چنین گفت زرتشت در عبارت «همه چیز دروغ است» بیان می‌کند.<sup>۴</sup> به باور او، انسان از روی نیازهای روانی خود به صورتی دروغین و خود فریبانه جعل معنا کرده و برای هستی معنایی غایی و مطلق در نظر گرفته است و از این طریق سعی داشته تا همواره با معنادار جلوه دادن عالم به آرامش برسد.<sup>۵</sup> پس مردم ارزش را با غیر ارزش خلط کرده و غیر ارزش را به جای ارزش نشانده‌اند. همه‌ی ارزش‌ها کاملاً دگرگون شده و اصلاح ارزش‌های گذشته فایده‌ای ندارد؛ نیچه می‌خواهد ارزش‌های کهن را از بیخ و بن برکند و

### 1. meaning

۲. بیات، محمدرضا، دین و زندگی در فلسفه تحلیلی، تهران، انتشارات ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. نیچه، چنین گفت زرتشت، ص ۱۰۲.

۵. همو، خواست و اراده معطوف به قدرت، ص ۳۵.

ارزش‌های جدیدی جایگزین آن‌ها نماید. او بی‌معنایی را در قالب «نیست‌انگاری» بیان داشته و آن را به دو نوع «نیست‌انگاری فعال» و «نیست‌انگاری منفعل» تقسیم می‌کند. به باور او، انسانی که خود را در مواجهه با زندگی بی‌معنا می‌بیند و درصدد جایگزین کردن آن با زندگی معنادار است، از دو حال بیرون نیست: یا از قدرت و توانایی بالای روحی برخوردار است و از این جهت ارزش‌های متداول را بی‌ارزش می‌داند و آن‌ها را درهم می‌شکند تا خود، فعالانه ارزش‌های تازه‌ای را خلق و آن‌ها را جایگزین ارزش‌های قدیمی کند؛ یا انسان با وجود این‌که ارزش‌های متداول را پوچ و فاقد ارزش تشخیص داده است، به این دلیل که دچار انحطاط و ضعف روحی است، به همان وضع موجود اکتفا می‌کند. او نوع اول را نیست‌انگاری فعال و نوع دوم را نیست‌انگاری منفعل می‌نامد و همواره توصیه می‌کند که انسان‌ها باید فعالانه و با قدرت روحی بالا به ویرانی ارزش‌های کهن و خلق ارزش‌های جدید بپردازند.<sup>۱</sup> پس با توجه به آنچه روایت شد، امور بی‌معنا در آثار نیچه ارزش‌های کهنی هستند که انسان‌ها آن‌ها را ارزش به‌شمار می‌آورند در حالی‌که بی‌ارزشند و با ارزش یعنی بامعنا، ارزش‌های جدیدی است که ایجاد و جایگزین ارزش‌های قدیمی می‌شوند بنابراین معنا معادل ارزش و بی‌معنایی معادل بی‌ارزشی در نظر گرفته می‌شوند.

با توجه به مطالب ذکر شده معنای مفهوم معنای زندگی در نزد این دو فیلسوف خیلی متفاوت نیست. درست است که معنا داشتن زندگی از نظر علامه طباطبایی یعنی هدف داشتن و بی‌معنایی یعنی بی‌هدف بودن است و از دیدگاه نیچه معنی زندگی به معنای ارزش داشتن است و بی‌معنایی به منزله بی‌ارزش بودن به‌شمار می‌آید ولی در بحث معنای زندگی می‌توان گفت که تفاوت چندانی بین معنای هدف با ارزش و کارکرد وجود ندارد و فرض تفاوت داشتن این دو معنی تأثیر چندانی در سرنوشت بحث نمی‌تواند داشته باشد به سبب این‌که هدف و ارزش متلازمند؛ بنابراین می‌توان گفت

۱. نیچه، خواست و اراده معطوف به قدرت، صص ۴۱-۴۰.

منظور از معنای زندگی همان هدف زندگی است.

### مبانی فکری علامه طباطبایی در تبیین معنای زندگی

دو فیلسوف دو تبیین متفاوت درباره زندگی دارند و تفاوت دو تبیین به تفاوت مبانی وجودشناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی آن دو برمی‌گردد تبیین علامه در معناداری آفرینش و معنایابی در حیات انسانی مبتنی بر اصول و مبانی ویژه‌ای است که ضرورت دارد قبلاً از تبیین معناداری حیات به آن‌ها پرداخته شود. مبانی وجودشناسی بر پایه اصولی هم‌چون اصالت وجود است که بر اساس آن به اثبات خدا می‌پردازد. بر اساس همین مبانی و اصول فلسفی دیگری، صفات خدا هم‌چون حکمت و اطلاق آن‌ها اثبات می‌شود. مبدأ الهی مبدأ آفرینش اولیه انسان صرفاً نیست بلکه تدبیر مداوم دارد. هم‌چنین دیدگاه علامه بر مبانی معرفت‌شناسی خاصی تکیه دارد. وی عقل را هرچند با وجود محدودیت‌های ذاتی و غیرذاتی اش قادر به درک معنای زندگی می‌داند. ولی از آن‌جا که انسان بنابر عین ربط بودن انسان به او و امکان غلبه طبیعت بر فطرت به تدبیر مداوم او نیاز دارد خدا به انزال کتب و ارسال رسل برای راهنمایی عقل و تکمیل آن اقدام کرده است. پس شریعت مانع درک معنای زندگی نیست بلکه به آن کمک می‌کند. از جهت انسان‌شناسی هم انسان برخوردار از فطریاتی است که هویت و خود راستین او را توجیه می‌کند. انسان اختیار دارد که با غلبه خود عالی و فطرت بر خود دانی و طبیعت و غرایز آن معنا را در زندگی خویش تحقق بخشد یا بالعکس با غلبه دادن طبیعت بر عقل و فطرت از نیل به معنای زندگی دور ماند. به دلیل محدودیت‌های عقل از جمله محدودیت غیرذاتی و امکان سیطره طبیعت بر عقل و فطرت نیاز به راهنمایی از جانب مبدأ یگانه آفرینش و تدبیر هست.

تفکر فلسفی علامه در مورد معنای زندگی با آیات و روایات مطابقت دارد، از نظر او به لحاظ انسان‌شناسی حیات دارای دو جلوه پوچ و حقیقی است. اگر انسان برمدار



خود طبیعی حرکت کند حیات او برخوردار از جلوه‌های پوچ گردیده و معنای زندگی را تحقق نبخشیده است اما اگر بر مدار فطرت حرکت کند از جلوه حقیقی حیات برخوردار شده و معنا را در زندگی خود یافته است، یکی از جلوه‌های پوچ حیات در تعبیر قرآن لهُو و لعب<sup>۱</sup> است؛ مطابق تفسیر المیزان لهُو چیزی است که انسان را سرگرم می‌کند و او را از کار مهم باز می‌دارد و «لعب» آن کاری است که برای مقصود و هدف خیالی صورت گرفته است.<sup>۲</sup> جلوه پوچ دیگر، زینت، تفاخر و تکاثر<sup>۳</sup> می‌باشد زینت یعنی وسایلی که افراد خود را به آن می‌آرایند، تفاخر به معنای مباهات کردن به حسب نسب است و تکاثر در اموال و اولاد بدین معنی است که شخصی به دیگران فخر فروشی کند که اموال و اولاد من بیشتر است.<sup>۴</sup> از نظر علامه زندگی دنیا عرضی زائل و سرابی باطل است که از این خصلت‌های پنج‌گانه را دارد از نظر وی موارد ذکر شده موهوماتی هستند که نفس انسان به آن‌ها دل می‌بندد و این امور زائل و خیالی هستند که هیچ کدام کمالی نفسانی و خیری حقیقی برای انسان به ارمغان نمی‌آورد.<sup>۵</sup>

علامه جلوه‌های حقیقی حیات را ایمان و عمل صالح می‌داند که سبب دستیابی انسان به کمالات واقعی در زندگی می‌شود در تفسیر آیه ۲۱ سوره حدید می‌گوید هر یک از افراد برای رسیدن به هدف که همان کمال واقعی است حرکت می‌کنند و کسی به این هدف خواهد رسید که در حیات دنیوی طیب و طاهر زندگی کرده باشد.<sup>۶</sup>

علامه طباطبایی در هدف خلقت به آیه ۲۷ سوره «ص» تمسک جسته است، در این آیه خداوند در پاسخ به پرسش‌های مربوط به هدف خلقت اول، اندیشه پوچ‌گرایی را

۱. عنکوت/۶۴.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۶۵.

۳. حدید/ ۲۰.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۲۸۸.

۵. همان، صص ۲۸۸-۲۸۹.

۶. همان، ص ۲۹۰.

نفی کرده و آن‌هایی که اساس خلقت را باطل و بیهوده به‌شمار آورده‌اند از عذاب بیم می‌دهد. در تفسیر علامه باطل چیزی است که فایده‌ای ندارد و دارای غرض عقلایی نیست، به این دلیل بطلان را از خداوند نفی کرده است تا انسان‌ها بفهمند که بزودی برای دسترسی به پاداش اعمال خود محسور خواهند شد و در آن روز به ظالمان پاداش بد که همان آتش است خواهد داد.<sup>۱</sup> پس می‌توان گفت خدا هدفمند و هستی معنادار است یعنی به اقتضاء جود و حکمت نامحدود الهی که عین ذات اوست بهترین غایات بر افعالش مترتب می‌شود و موجودات از جمله انسان را به بالاترین کمالی که شایسته آن هستند می‌رساند و کشف معنا و معنادار بودن زندگی انسان یعنی انسان با عقل سلیم، خیر حقیقی خویش را که منطبق با فطرت خود است درک کند و غایت حرکت خویش را همین خیر و سعادت حقیقی قرار دهد.

### تبیین علامه بر غایت‌مندی و معناداری هستی انسان و جهان

از نظر علامه طباطبایی یکی از ویژگی‌های آفریدگار حکیم بودن است که این ویژگی یکصد بار در قرآن به خدا نسبت داده شده است و این مقام تنها منحصر به خداوند و یا قرآن می‌باشد. در مورد معنی حکیم بودن خداوند علامه عبارت‌های مختلفی آورده است مثل محکم کاری،<sup>۲</sup> اداره کردن امور خلق به شکلی که به هدف شایسته نائل شوند.<sup>۳</sup> باطل نبودن کار،<sup>۴</sup> کسی که کار بیهوده و گزاف انجام نمی‌دهد.<sup>۵</sup> یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی این است که آیا خداوند معنا و هدف و غایت دارد یا خیر؟ از نظر علامه، پیوند روشنی بین فرض وجود خدا و خالق بودن او با هدف‌دار بودنش وجود دارد. بر اساس

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. همان، ج ۳، ص ۹۶.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۲.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۲.

خدانشناسی توحیدی، جمیع ماسوی الله مخلوق خدا می‌باشد و در همه ادیان الهی اندیشه خلقت دارای اهمیت است و از ملزومات مفهوم «موجود کمال مطلق» می‌باشد. شأن خالقیت برتری، مالکیت و سروری او را بر تمام مخلوقاتش است و هر آنچه غیر خداست از وجودشون متکی به او می‌باشد.<sup>۱</sup>

از نظر علامه موجوداتی که در جهان هستند دائماً در حرکت هستند و این موجودات هم نیازمند علتِ فاعلی یا محرک هستند و هم به علت غایی یا هدف و مقصد نیاز دارند به همین جهت از نظر فلسفی بخت و اتفاق از طرف علت فاعلی و علت غایی ممکن نیست. پس هر فعل و حرکتی اعم از ذی شعور و غیر آن، به سمت هدف و غایت حرکت می‌کنند تا نقص متحرک برطرف شود.<sup>۲</sup> پس از نظر ایشان جهان، به منزله‌ی مجموع مخلوقاتِ خداوند، رو به سوی مقصدی دارد که مطابق با اخبار دینی، مقصد مورد نظر معاد می‌باشد.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر می‌توان گفت که هر حرکتی الزاماً دارای غایتی بوده که متحرک به واسطه آن به کمال می‌رسد و اگر حرکت بی‌غایت باشد تبدیل به سکون می‌گردد و نبودن غایت، سبب می‌شود که نه محرک به تحریک دست بزند و نه متحرک حرکت کند. لذا می‌توان گفت که علت غایی حرکت، غایت حرکت می‌باشد. مگر حرکت عرضی، که صورت‌های گوناگون بر ماده حلول می‌کند و زمانی که صورتی بر آن وارد شود صورت‌های دیگر را نمی‌پذیرد. بر اساس حکمت متعالیه، جهان مادی دارای حرکت جوهری هم می‌باشد که در این مسیر، لازم است که به وجود ثابت، یعنی عالم مجردات و وجود کامل بیانجامد. آن وجود تام و کامل مراد بالذات علل فاعلی می‌باشد. با توجه به مطالب گفته شده می‌توان گفت که هر فاعلی، فعلی که انجام می‌دهد دارای غایت هست که علت غایی فعل است و زمانی که فاعلیت فاعل تام بوده غایت متحد با

۱. همان، ج ۱۱، صص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. طباطبایی، محمدحسین، طریق عرفان یا رساله الولایه، ترجمه صادق حسن زاده، قم، کتابسرای اشراق، ۱۳۸۵ش، ج ۵، صص ۹۱-۹۳.

۳. همان، صص ۹۴-۹۵.

فاعل می‌باشد که در این صورت فعلاً و ذاتاً مجرد از ماده می‌باشد و گاهی متحد نمی‌باشد مثل زمانی که فعل فاعل جوهری باشد که به ماده وابسته است یا دارای حرکت عرضی باشد.<sup>۱</sup> در نتیجه می‌توان ادعا کرد که از نظر علامه طباطبایی، همه‌ی اموری که از خدای منان سر می‌زند هدف و غایتی دارند و بدین معنی حضرتش حکیم است.

### مبانی فکری نیچه در لزوم معنای زندگی

مهم‌ترین اصل فلسفه نیچه و مبنای تفکر او «خواست قدرت» یا «اراده معطوف به قدرت» است، در این نظریه نیچه متأثر از آرتور شوپنهاور و فیلسوفان یونان باستان می‌باشد، زیرا جست‌وجو برای قدرت نیروی محرکه در یونان باستان بود نه چیز دیگر. نیچه از زبان زرتشت به ما می‌گوید که زندگی چیزی جز «اراده معطوف به قدرت» نیست و همین آموزه‌ی اصلی نیچه می‌باشد، این خواست، عین قدرت می‌باشد و ذره را در نظر بگیریم درون آن قدرت وجود دارد و در ذات تمامی اعمال زندگی انسان‌ها و هم‌چنین انگیزه‌های آن‌ها میل به قدرت نهفته است.<sup>۲</sup>

نیچه در مورد خواست و اراده آن‌چنان محکم و قاطع سخن می‌گوید که اگر در همه عالم تنها یک واقعیت وجود داشته باشد آن واقعیت تنها اراده است؛ و اگر تنها یک علت حاکم بر همه جهان باشد آن علت تنها اراده می‌باشد. از نظر او این اراده در همه جانداران وجود دارد و در جاهایی که مردم در اعمال خودشان واژه‌های ابداعی «نیک» و «بد» به کار می‌برند خواست قدرت کهن را برای ما روشن می‌کند.<sup>۳</sup>

در حقیقت نیچه اراده قدرت را جایگزین عقل و خرد کرده است و آن‌را آن‌گونه دارای کارآمدی می‌داند که قادر است منادی عصری جدید با ارزش‌های نو باشد. او با

۱. همان، نه‌ایه الحکمه، قم، موسسه النشر اسلامی، ۱۳۶۲ش، صص ۱۸-۱۸۱.

۲. نیچه، سپیده دمان، ترجمه علی عبداللهی، تهران، جامی، ۱۳۸۰ش، ص ۲۴۱.

۳. همان، فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، تهران، خوازمی، ۱۳۷۳ش، صص ۷۶-۸۷.

«اراده» قانونی جدید و طرحی نو ابداع کرد و با این کار با شجاعت تمام، به وجود آمدن انسان‌های اشرافی زمان یونان باستان را ابزار به حساب آورد.

### تیین نیچه بر لزوم معناداری زندگی

نیچه کوشید انسان را به خودآگاهی برساند و قابل توجه هست که «آگاهی به خود» در این جا به معنای علم حضوری نمی باشد؛ بلکه از دیدگاه او «خود» فردی‌ترین و خصوصی‌ترین چیزها است و چیزی ویژه و فردی حاضر در این جا و اکنون می باشد. با این تعبیر، «خود» را در هیچ فرد دیگری جز خودتان نمی‌توانید بیابید. بنابراین از دیدگاه او «خود» آگاهی بلافصل از بی‌همتایی هر انسان است.<sup>۱</sup> او می‌خواست انسان اول کرامت ذاتی خود را بیابد سپس اهداف بلند مدت و گاهی دست نیافتنی خود را دنبال کند. وی معتقد است انسان‌ها آگاهانه به فراخور خودی زندگی می‌کنند که خود واقعی - شان نبوده؛ بلکه شبیحی از خود واقعی می‌باشد؛ انسان‌ها مدام در بین عقاید غیر شخصی و ارزیابی‌های من‌درآوردی و خیالبافانه زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۲</sup> نیچه تلاش می‌کند، انسان متوجه قدر، منزلت و استعدادهای درونی خودش شود؛ و شعار «بشو، هر آنچه هستی» را در همین راستا توصیه می‌کند.<sup>۳</sup> در واقع وی خود حقیقی و راستین را حاصل استعدادهای درونی انسان‌ها می‌داند و با ارزش دادن فراوان به آن، سعی می‌کند اسیر فریب و دروغ نشود.

نیچه معتقد است که انسان زمانی که معنای واقعی زندگی را درمی‌یابد که انسانی کامل و تمام‌عیار شود و انسان کامل انسانی است که به خود آگاهی واقعی و تمام‌عیاری

۱. رضازاده، حسن، «مقایسه معنای زندگی از دیدگاه محمدتقی جعفری تبریزی و فردریش نیچه»، نشریه انسان پژوهی دینی، ش ۳۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۶.

۲. یاسپرس، کارل، نیچه درآمدی به فهم فلسفه‌ورزی او، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۳ش، ص ۲۲۴.

۳. استرن، ج. پ، نیچه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۹.

دست یابد و خود آگاهی مشروط است به این که انسان، جسم و روح و اندیشه و تمام حقیقت تشکیل دهنده خود را درگیر با تفسیر از خود و هستی بداند، وی در این مورد می‌گوید: «ما به سرشت جهان ... تعلق داریم و ما خود دروازه ورود به جهانیم. من به واسطه ذهنیت خویش، به واسطه‌ی هستی تفسیرگر زندگی خاص خویش و از رهگذر همه راه‌های گوناگونی که در طریق آن‌ها من هستم، با هستی و جهان مشارکت دارم».<sup>۱</sup> از نظر نیچه چون انسان معنای واقعی خودش را از دست داده است پس باید بر مبنای حیوانیت او را تعریف کرد.<sup>۲</sup> وی معتقد است زندگی کردن در بین آدمیان بسیار خطرناک‌تر از زندگی در بین جانوران است.<sup>۳</sup>

نیچه هستی را به گردویی پوچ و توخالی تشبیه می‌کند که باید انسان آن را ارزیابی کند و با این کار به هستی معنا می‌دهد. به این جهت او انسان را ارزیاب و عمل ارزیابی انسان را خلق معنا به‌شمار می‌آورد.<sup>۴</sup>

نیچه تفسیرهای متعددی به جای تفسیر واحد از جهان ارائه می‌دهد و فهم حقیقت هستی را دروغ می‌داند و معتقد است عقل در شناسایی حقیقت ناکارآمد است از این رو او عملاً عقل و عقلانیت را از میدان معرفت بشری خارج می‌کند. وی در غروب بتان عقل را همانند پیرزنی زشت چهره معرفی می‌کند که دائماً انسان‌ها را فریب می‌دهد. یاسپرس دو دلیل را برای نقد عقل از نظر نیچه بیان می‌کند که اول این که هستی، هستی معقول نیست. دوم این که ما به وسیله عقل قادر نیستیم به هستی راه پیدا کنیم. از دیدگاه نیچه چون نمی‌توان هستی را به واسطه عقل شناخت و برای آن منشأ ثابتی در نظر گرفت، باید هستی را صیورورت نامند.<sup>۵</sup>

۱. یاسپرس، نیچه، در آمدی به فهم فلسفه‌ورزی او، صص ۶۰۷-۶۰۸.

۲. نیچه، چنین گفت زرتشت، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۳۴.

۴. رضا زاده، «مقایسه معنای زندگی از دیدگاه محمدتقی جعفری تبریزی و فریدریش نیچه»، ص ۱۰.

۵. همان، ص ۵.

او معتقد است از آنجا که امکان شناخت حقیقت فی نفسه شیء نیست، بهتر است «اراده معطوف به قدرت» جایگزین اراده معطوف به حقیقت شود و همین اراده معطوف به قدرت است که سبب جوشش انسان می‌شود.<sup>۱</sup> چون نیچه سراسر هستی را پویا و سیورورت می‌داند، برای تکامل زندگی انسان اراده معطوف به قدرت را بهترین می‌داند و در این مورد می‌گوید: «تحمیل خصلت "بودن" به شدن، بالاترین خواست و "اراده معطوف به قدرت" است».<sup>۲</sup> مقصود وی از اراده، حقیقت وجود و عین مطلق است که تنها مختص انسان نبوده بلکه ذات همه موجودات را در بر می‌گیرد و منظور از قدرت در این جا، امری ورای اراده نیست که با تلاش کسب شود بلکه «اراده به قدرت» چیزی است که ملاک ارزش داورهای امور انسان قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> او با مطرح کردن اصل «اراده معطوف به قدرت» برای استعدادهای درونی انسان ارزش بی حد و حصری قائل می‌شود و آن را در «بشو، هر آن چه هستی» توصیه می‌کند.<sup>۴</sup>

### نقش خدا در معناداری زندگی

آیا اعتقاد به دین و خدا زندگی انسان را به سوی هدفمندی سوق می‌دهد و آیا اعتقادات دینی سبب خلق تفکر و اندیشه‌ای می‌شود که آدمی را از بیهودگی و پوچی رها می‌کند، در پاسخ به این سؤالات نظرات به طور کلی دو دیدگاه متضاد وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

دیدگاه اول: گروهی از فیلسوفان هستند که به معنای زندگی با رویکردی فراطبیعت‌گرا نظر دارند و اغلب معنای زندگی را پیرامون محور دین الهی شکل داده‌اند و معتقدند بدون دین زندگی انسان بی معنا می‌باشد. فیلسوفان نظریه‌پرداز در این حوزه،

۱. نیچه، چنین گفت زرتشت، صص ۱۲۴-۱۲۵.

۲. همو، خواست و اراده معطوف به قدرت، ص ۴۵۱.

۳. داوری اردکانی، رضا، فلسفه چیست، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹ش، ص ۱۹۸.

۴. استرن، نیچه، ص ۱۱۹.

عامل اساسی معنای زندگی را دو مفهوم «خدا» و «جاودانگی» یا یکی از آن‌ها به‌شمار می‌آورند.

دیدگاه دوم: نظریه‌هایی که با در نظر گرفتن رویکردی طبیعت‌گرا یا سکولار در جست‌وجوی معیاری غیر دینی برای معنای زندگی انسان هستند. برخی از افراد این گروه هم‌چون برتراند راسل بر این باوراند که معیارهایی مثل اخلاقی زیستن، خدمت به هم‌نوع و رسیدن به قدرت و شهرت می‌تواند معنای مناسبی برای زندگی انسان باشد.<sup>۱</sup> علامه طباطبایی در گروه اول و فریدریش نیچه در گروه دوم جای می‌گیرند که در ادامه به نظرات آن‌ها پرداخته می‌شود.

### خدا در فلسفه‌ی علامه طباطبایی

اندیشمندان مسلمان از جمله علامه طباطبایی معتقدند: انسان‌ها برای فرار از مسئولیت‌هایی که دین در زندگی اجتماعی و شخصی او قرار داده به بی‌معنایی زندگی تمایل پیدا می‌کنند. انسان مسئولیت‌پذیر، هیچ‌گاه خلقت عالم هستی و حیات انسانی را بی‌معنا، عبث و بی‌هدف نمی‌داند؛ به دلیل این‌که غایت‌بخشی، هدف اساسی دین است. «دین در زمینه پیوندی که میان زندگی اجتماعی انسان و پرستش خدای متعال داده است، در همه اعمال فردی و اجتماعی برای انسان مسئولیت‌خداایی ایجاد کرده، انسان را در همه حرکات و سکنات خود مسئول خدای متعال می‌داند»<sup>۲</sup> مسئولیت‌هایی که با تعهد به آن‌ها غایات و خیرات حکیمانه مورد نظر الهی قابل وصول است. دین قابل مقایسه با مقررات اجتماعی نمی‌باشد به سبب این‌که دین مجموعه‌ای از دستورات و عقاید اخلاقی و عملی بوده که خداوند به وسیله‌ی پیامبران برای هدایت انسان‌ها نازل

۱. بیات، محمدرضا، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاب، ۱۳۹۰ش، ص ۸۲.

۲. طباطبایی، محمدحسین، آموزش دین، تنظیم: سید مهدی آیت‌اللهی، قم، جهان‌آرا، ۱۳۷۹ش، ص ۷.



کرده است. شناخت این عقاید و عمل به دستورات باعث خوشبختی انسان در این جهان سعادتش در جهان دیگر می‌شود.<sup>۱</sup>

یکی از صفات خدا حکمت می‌باشد که بیست بار در قرآن تکرار شده است؛ برای خدا، قرآن و انسان به کار رفته است ولی واژه حکیم که صد بار در قرآن به کار رفته است تنها به خدا و قرآن نسبت داده شده است. علامه طباطبایی با استفاده از صفت حکیم بودن خداوند معنای زندگی را اثبات کرده است که آن را به شکل استدلالی بیان می‌کنیم. مقدمه اول: خدا حکیم است. علامه در معنای حکیم بودن.<sup>۲</sup> خداوند عبارات

متعددی بیان کرده است که یکی آن‌ها این است که کارش بیهوده و گزاف نیست.<sup>۳</sup> مقدمه دوم: نظام تکوین خدا، هدفمند و غایتمند است؛ انسان نیز جزئی از این نظام می‌باشد، خداوند از یک طرف به انسان عقل داده که در کارکرد نظری اش معناداری را کشف کند و از سویی دیگر به واسطه نظام تشریح انسان را هدایت کرده است. مسئولیت انسان با توجه به دو عنایت الهی یعنی عقل و انبیاء تعریف می‌شود و چون نظام تکوین و تشریح هماهنگ است و نظام تشریح منطبق بر تکوین و نیازهای واقعی می‌باشد نه عواطف و میل این و آن. پس خدا اولاً آزادی و اختیار و قدرت انتخاب آگاهانه و ثانیاً عقل عملی داده که انسان این معناداری را در زندگی خود تحقق و جاری کند و عملش را با نظام تکوین و تشریح هماهنگ کند. علامه بنا بر آیات ۳۰ روم می‌گوید درک حسنات و سنات را خداوند در فطرت آدمی سرشته و به او الهام کرده اما به استناد آیات ۲۶۹ بقره و ۱۳ غافر درک درست این الهامات منوط به صحت علوم عقلی کلی (بدیهیات نظری) و صحت این علوم را فرع بر سلامت فطرت دانسته که تقوا شرط اساسی آن است.<sup>۴</sup>

از نظر علامه دین در سه بخش عقاید، اخلاق و عمل می‌باشد که در قسم اول با

۱. همان، ص ۹.

۲. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، صص ۳۶۸، ۳۷۷؛ ج ۳، صص ۹۶، ۲۱۲، ۲۲۸؛ ج ۱۴، ص ۲۶۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۲.

۴. همان، صص ۳۱۱-۳۱۲.

مراجعه به عقل، متوجه می‌شویم که این نظام هستی با همه پیچیدگی‌ها و راز و رمزهایش تصادفی به وجود نیامده است و حتما دارای آفریننده‌ای است که آن را عبث و بیهوده نیافریده است. در بخش دوم یعنی اخلاق، دین به ما یاد می‌دهد که در زندگی صفات پسندیده را انتخاب کنیم و خصلت‌های نیکو مثل: خیرخواهی، مهربانی، خشرویی و... را به کار گیریم. و در بخش عملی، دین از ما می‌خواهد که در زندگی اعمال صالح و خیر انجام دهیم و از کارهای فاسد پرهیز کنیم و این دستورات را دین آورده و انسان را دعوت به آن می‌کند. پس پذیرش و رعایت آن‌ها وسیله سعادت و خوشبختی انسان است؛ زیرا سعادت جز این معنی ندارد.<sup>۱</sup> جامعیت دین و در برگرفتن تمام ابعاد زندگی بهترین دلیل بر هدفمندی و معناداری زندگی می‌باشد.

از آن‌جا که تمدن مدرن بیش از حد به نیازهای مادی و دنیوی انسان توجه می‌کند و زندگی اخروی و معنوی انسان مورد غفلت واقع شده به همین سبب خوشبختی و سعادت در دنیای امروز گم شده است. اسلام به‌عنوان کامل‌ترین و جامع‌ترین دینی که از طرف خداوند توسط آخرین نبی برای بشر ارسال شده است که هماهنگ با سرشت و فطرت بشر بوده و برای نیازهای ثابت زندگی بشر، احکام فقهی ثابت و برای نیازهای نیازهای متغیر احکام فقهی متغیر پیش‌بینی کرده است.<sup>۲</sup> بنابراین هر فردی باید هدف زندگی خودش را در راستای آموزه‌های دینی سامان دهد یعنی هدف‌های جزئی و مقطعی را با هدف نهایی معین شده در آموزه‌های دینی هم جهت کند. علامه با توجه به آیات قرآنی و آموزه‌های دینی مهم‌ترین هدف که وصول به آن سعادت است تقرب به خدا می‌داند و سایر موارد ذکر شده در قرآن هم‌چون آزمایش، عبودیت و پرستش وسیله یا اهداف تبعی و واسطه‌ای هستند.<sup>۳</sup>

۱. علامه طباطبایی، آموزش دین، صص ۱۰-۱۱.

۲. همان، صص ۹۴-۱۰۵.

۳. همو، شیعه در اسلام، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش، صص ۱۹۸-۲۰۰.

### خدا در فلسفه نیچه

اگرستانسیالیست‌ها خود به دو گروه تقسیم می‌شوند برخی از آن‌ها هم‌چون سارتر و نیچه سرمنشأ اصالت انسان را تلاقی آگاهی انسان با عالم خارج و برخورد پدیدارشناسانه با آن می‌دانند و نقشی برای دین در زندگی انسان قائل نیستند. گروه دوم مثل کی‌یر کگور جنبه‌ی روحانی انسان را مورد توجه قرار می‌دهد و مهم‌ترین مرحله‌ی زندگی انسان را مرحله‌ی ایمانی به‌شمار می‌آورد.<sup>۱</sup> و معتقد است وجود خدا در زندگی سبب معناداری زندگی می‌شود.

یکی از کلیدی‌ترین قطعات فلسفی نیچه قطعه «مرگ خدا» است که نقش مؤثری در فهم تفکر فلسفی او دارد وی از دل ایده‌ی «مرگ خدا» ایده‌های نو مثل «ابر انسان»، «بازگشت ابدی» و «اراده معطوف به قدرت» را خلق می‌کند و ارزش‌گذاری دوباره ارزش‌ها را بیان می‌کند و معنای زندگی را در راستای تلاش و کوشش زندگی زمینی بیان می‌کند وی ایده خدا را یک ایده غیرقابل باور و تاریخی به حساب می‌آورد و معتقد است هستی به‌خودی خود معنا و هدف و ارزشی ندارد بلکه ما انسان‌ها هستیم که معطوف به زندگی زمینی آن را معنادار می‌کنیم.

نیچه عامل تحقیر و پستی انسان را دین می‌داند به سبب این‌که دین آدمی را در ارزش‌های محدودی، منحصر می‌کند. از نظر وی هرچه که انسان دین‌دارتر باشد، ناتوان و ضعیف‌تر خواهد بود؛ او رشد دین و دین‌داری را باعث تضعیف اراده و اختیار انسان و عاملی برای ترس و توهم بشر به‌شمار می‌آورد.<sup>۲</sup> نیچه معتقد است چون انسان نسبت به هستی و زندگی بدبین است ناگزیر است دین را وضع و جعل کند تا قادر به تحمل زندگی باشد.<sup>۳</sup> وی دین و خدا را مایه تباهی زندگی انسان می‌داند و خدا پرستی را هم‌چون نیستی

۱. ژان وال، روز، ورنو، پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲ش، ص ۱۲.

۲. نیچه، خواست و اراده معطوف به قدرت، صص ۳۱۹-۳۲۱.

۳. همان، صص ۱۲۹-۱۳۰.

خواهی به حساب می‌آورد.<sup>۱</sup>

در نظر نیچه خدا برابر با عالم غیب است.<sup>۲</sup> و مبنایی‌ترین ارزش یک جامعه که ایمان به خداست، امروزه کم‌رنگ شده است؛ با این اتفاق بزرگ، سردرگمی و بی‌معنایی همه جا رواج پیدا کرده است. وی بی‌ایمانی انسان را در تعبیر «خدا مرده است» به‌کار می‌برد و به سرزنش آن‌ها می‌پردازد. او در اثر حکمت شادان خبر مرگ خدا را از زبان یک دیوانه این‌گونه می‌گوید: «... اینک به شما خواهم گفت خدا کجا رفته است. من و شما، یعنی ما، او را کشتیم؛ ما همه قاتل او هستیم ... خدا مرد! خدا مرده است! ما او را کشتیم! و ما قاتلان چگونه می‌خواهیم خود را تسلی دهیم! کارد ما به خون مقدس‌ترین و مقتدرترین موجودی که تا به امروز در دنیا وجود داشت، آغشته شد».<sup>۳</sup> بدین ترتیب نیچه به‌طور کلی خدا را از صحنه زندگی بشر کنار زد و نتوانست خدای تمام‌عیاری جایگزین آن قرار دهد.<sup>۴</sup> بنابراین نیچه بر این باور است که معنای زندگی باید از حد و مرز معنای دینی عبور کند و هیچ مانعی بر سر راه تحقق استعدادهای درونی انسان‌ها قرار نگیرد. نقدی که می‌توان بر نیچه داشت این است که اگر انسان بی‌بهره از اندیشه‌های ماوراء الطبیعی باشد حیاتش جمادی است یعنی انسان بدون داشتن ذاتی که جامع کمالات مطلق و پشتیبان همه امور معنوی و مادی است حیاتش جمادی می‌شود و نیچه با اعلام مرگ خدا ریشه ماوراء الطبیعی را قطع کرده است به همین سبب است که اندیشه‌های او ضد ماورائی هستند. اگر انسان مرگ خدا را باور کند و خدا را شاهد و ناظر اعمال خود نبیند ممکن است هر کار غیراخلاقی از او سر بزند به قول داستایوسفکی «اگر خدا نباشد همه چیز مجاز می‌شود».

۱. نیچه، چنین گفت زرتشت، صص ۱۰۴-۱۱۶.

۲. داوری، فلسفه چیست، ص ۲۱۰.

۳. نیچه، حکمت شادان، ترجمه جمال آل احمد، سعید کامران و حامد فولادوند، تهران، نیل، ۱۳۷۷ش، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۴. خسروپناه، عبدالحسین، تاریخ فلسفه غرب، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۴۱.

از نظر علامه از آن جا که انسان مادی، سعادت مادی را سعادت و نعمت واقعی می‌پندارد و اعتنایی به سعادت واقعی که سعادت روح است ندارد متخلق به اخلاق الهی نشده و بهره‌ای از آداب خداوند نبرده است؛ این افراد چون خدا را قدرت مطلق به حساب نیاوردند در جست‌وجوی دستیابی به ثروت و مقام هستند. خواست قدرت نیچه حاکی از این تفکر می‌باشد که قدرت کامل را ابرانسان می‌داند و آن را جایگزین خدا کرده است. از نظر علامه چنین افرادی هر چند در جست‌وجوی نعمت و لذت هستند ولی چون آن را به دست آوردند لذت کامل نمی‌برند و سیراب نمی‌شوند چون دل خودشان را با ذکر خدا مطمئن نکرده‌اند بلکه به ذات ناقص مادی وابسته شده‌اند و بر آن‌ها تکیه کرده‌اند.

### مقایسه‌ی دو فیلسوف

هر دو فیلسوف اکثر مردم را درگیر بی‌معنایی زندگی می‌دانند. علامه بر مبنای عقل و قرآن «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» مردم را درگیر بی‌معنایی و جلوه‌ای پوچ حیات می‌داند و با طرح بحث انسان فطری و انسان عادی آدمیان را از عادت به فطرت ارجاع می‌دهد، نیچه نیست برای خروج از این بی‌معنایی لزوم خلاف عادت را مطرح می‌کند.

هر دو معتقدند که برای خروج از عادات و معنادار زندگی نیاز به محرک و راهنما است با این تفاوت که علامه خدا و تفکر در فلسفه آفرینش را بهترین محرک ولی نیچه انسان و پشت پا زدن به ارزش‌های کهن را محرک می‌داند.

از نظر هر دو فیلسوف درست که بودن ما در عالم هستی به اختیار و انتخاب ما نیست اما معناداری یا بی‌معنایی زندگی به اختیار و انتخاب شخص بستگی دارد.

هر دو فیلسوف بر خودآگاهی انسان تأکید دارند و معتقدند که خودآگاهی انسان در گروه شناخت جسم، روح و اندیشه خود می‌باشد. علامه معتقد است انسان فعالانه و فطرتاً به سوی حق و دریافت کمال میل دارد ولی نیچه می‌گوید چون انسان معنای واقعی خودش را از دست داد است باید او را بر مبنای حیوانیت تعریف کرد و به امور فطری

انسان توجهی ندارد.

هر دو اندیشمند به مسئله انسان توجه خاص دارند و خواهان به کمال رسیدن انسان هستند و در این راه برای او حد یقفی قائل نیستند، در نظر علامه کمال انسان منوط به بازگشت مقصد اصلی دنیا یعنی خدا است که رسیدن به این هدف جزء از راهی که خدا در قرآن و روایات گفته امکان پذیر نیست ولی از آن جا که نیچه خدا را نفی می کند کمال انسان را تسلط کامل بر همین جهان مادی می داند که از راه اراده معطوف به قدرت به دست می آید.

نیچه انسان را معیار همه چیز می داند و بر این باور است که ابر انسان به واسطه‌ی اراده معطوف به قدرتش، قادر به هر کاری است نتیجه‌ی هم چون جهانی که انسان معیار همه چیز است این می شود که انسان و جهان او بدون محور و فاقد غایت و بی اعتبار می شوند اگر انسان خود را بنیاد همه هستی قرار دهد در این صورت انسان کانون سرگردان و بی اساس می شود و در دام نیهیلیسم می افتد.

از دیدگاه علامه مهم ترین عاملی که سبب معناداری زندگی می شود خدا و دین داری است که اعتقاد به وجود این دو علاوه بر این که سبب رعایت هنجارها و ناهنجاری های زندگی می شود بلکه به زندگی هم معنا می بخشد ولی نیچه دین را عامل بدبختی و مصیبت انسان ها می داند و معتقد است که دین ساخته تصور قشر ضعیف جامعه می باشد. هم چنین از نظر علامه انسان از مهم ترین پیکره های جهان خلقت است که همه آنها در فطرت یکسان بوده وقتی انسان به درون خودش رجوع می کند میل به بقاء و جاودانگی را متوجه می شود که یکی از اهداف و مهم ترین هدف زندگی می باشد از دیدگاه ایشان انسان هدف از خلقت انسان، آزمایش، پرستش و عبادت، معرفت خدا و تقرب می باشد. ولی زندگی معنادار از نظر نیچه با حیات معنادار از دیدگاه علامه کاملاً متفاوت است از دیدگاه نیچه معنای که بشر تاکنون به زندگی بخشیده است معنایی زاهدانه می باشد. از نظر او انسان ها قادر است رنج و سختی های معنادار را تحمل کنند.

آن‌ها آرمان زاهدانه را جهت معنادار کردن مصیبت‌ها و رنج‌هایشان پرورش دادند تا از طریق معناداری قادر به تحمل رنج‌ها و سختی‌هایشان باشند. به این شکل که انسان رنج‌های بشری را نتیجه گناهی می‌دانست که گریبانش را گرفته است و برای این‌که از رنج و گناه رهایی یابد زندگی زاهد مآبانه‌ای را انتخاب کرد. وی این نوع معنا تراشی را نادرست دانسته به سبب این‌که از نظر او آرمان زهد تنها پشت پا زدن به زندگی زمینی و اشتیاق به مرگ و تنفر از شادی و زیبایی و حواس را برای انسان به بار می‌آورد.<sup>۱</sup> نیچه مدافع بشریتی است که خواهان زمینی شدن هستند نه آسمانی شدن. وی در کتاب چنین گفت زرتشت می‌گوید: «برادران! شما را سوگند می‌دهم به زمین وفادار بمانید و باور ندارید آنانی را که با شما از امیدهای ابر زمینی سخن می‌گویند. اینان زهر پالایند؛ چه خود دانند یا ندانند... ای دوست! به شرفم سوگند... نه شیطانی در کار است و نه دوزخی...»<sup>۲</sup> پس نیچه معنای زندگی را در قالب زندگی حسی و غرایز حیوانی جست‌وجو می‌کند و امیدهای آسمانی را خیال می‌داند و به سوی آسمانی نظری نمی‌افکند.

بر اساس مبانی فکری علامه، چون خداوند حکیم هست و هیچ کار لغو و بیهوده‌ای را انجام نمی‌دهد؛ عالم هستی دارای هدف و غایت می‌باشد. پس هدف و غایت داشتن جهان مستلزم آن است تا جهان علت فاعلی و غایی داشته باشد ولی از نظر نیچه، انسان قادر به فهم حقیقت هستی نمی‌باشد و معتقد است عالم هستی نه تنها هیچ آغاز و انجامی ندارد و معقول نمی‌باشد بلکه زندگی و هستی انسان بدون معنا است هرچند که می‌گوید باید به استقبال زندگی رفت و ارزیابی خود به آن معنا بخشید.

۱. نیچه، تبارشناسی اخلاق، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۲. همو، چنین گفت زرتشت، صص ۲۲-۲۹.

### نتیجه

علامه طباطبایی و فردریش نیچه از فیلسوفانی هستند که بحران معنویت جامعه را بیش از هم عصران خود درک کرده و معتقدند انسان معاصر در اثر این بی‌معنایی دچار تشنگی و سردرگمی شده است بر این اساس هر دو فیلسوف کوشیده‌اند که با ارائه دیدگاه خود، انسان را از این بحران نجات دهند هرچند که در دو فضای متفاوت اندیشیده‌اند و دو طریق مختلف ارائه داده‌اند ولی هر دو نقطه آغاز جست‌وجوی معنای زندگی را «شناخت هویت خود» دانسته و بر آن باور بودند تا زمانی که انسان نسبت به هویت خودش و خواسته‌هایش آگاهی نداشته باشد قادر به درک واقعی معنای زندگی نیست؛ هر یک از این دو، تفسیر متفاوتی از معنای زندگی و عواملی که سبب معنا به زندگی می‌شود ارائه دادند.

از نظر علامه، معنا داشتن زندگی یعنی هدف داشتن و بی‌معنایی یعنی بی‌هدف بودن است ولی نیچه معنی زندگی را ارزش داشتن و بی‌معنایی را به‌منزله بی‌ارزش بودن می‌دانست.

تفکر علامه درباره معنی زندگی ریشه در وحی الهی و آیات قرآنی دارد و معتقد است که چون انسان ماده‌گرا تنها سعادت مادی را سعادت و نعمت واقعی می‌داند و توجهی به سعادت روحی و معنوی انسان ندارد به اخلاق الهی متخلق نشده است و بی‌بهره از آداب الهی هستند این افراد چون خدا را قدرت مطلق به حساب نمی‌آورند در تلاش برای به‌دست آوردن قدرت و شهرت و ثروت هستند و خواست قدرت نیچه حاصل این نوع تفکر است که قدرت کامل را در ابرانسان می‌داند که جایگزین خدا کرده است. از نظر علامه افرادی که چنین باوری دارند هر چند در پی کسب لذات و نعمات کامل هستند ولی زمانی که به مطلوب دست می‌یابند لذت کاملی نمی‌برند و سیراب نمی‌شوند چون به لذایذ ناقص مادی دل‌بسته شده‌اند و دل خود را به ذکر خدا مطمئن نکرده‌اند.



## منابع

- استرن، ج.پ، نیچه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳ش.
- بیات، محمدرضا، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاب، ۱۳۹۰ش.
- خسروپناه، عبدالحسین، تاریخ فلسفه غرب، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۸۰ش.
- داوری اردکانی، رضا، فلسفه چیست؟، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹ش.
- رضازاده، «حسن و محمدرضا رحمانی اصل، مقایسه معنای زندگی از دیدگاه محمدتقی جعفری تبریزی و فردریش نیچه»، انسان پژوهی دینی، ش ۳۰، پاییز وزمستان ۱۳۹۲.
- ژان وال، روژه، ورنو، پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲ش.
- طباطبایی، سیدمحمد حسین، نهاییه الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۲ش.
- همو، طریق عرفان یارساله الولایه، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات بکاء، ۱۳۸۳ش.
- همو، شیعه در اسلام، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
- همو، شیعه، مجموعه مذاکرات و مکاتبات پروفیسور کرین با علامه طباطبایی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۳ش.
- همو، المیزان فی تفسیر المیزان، قم، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۱ش.
- همو، معنویت تشیع، چاپ دوم، قم، انتشارات تشیع، ۱۳۸۵ش.
- همو، آموزش دین، تنظیم: سید مهدی آیت اللهی، قم، نشر جهان آرا، ۱۳۷۹ش.
- ملکیان، مصطفی، مهر ماندگار، چاپ دوم، تهران، انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۹ش.
- نیچه، فردریش، تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۷ش.
- همو، حکمت شادان، ترجمه جمال آل احمد، سعید کامران و حامد فولادوند، تهران، انتشارات، نیل، ۱۳۷۷ش.
- همو، چنین گفت زرتشت، کتابی برای همه کس و هیچ کس، ترجمه داریوش آشوری، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶ش.
- همو، انسان مصلوب (آنک انسان)، ترجمه رویا منجم، چاپ دوم، تهران، انتشارات مس، ۱۳۸۱ش.

همو، خواست و اراده معطوف به قدرت، ترجمه انگلیسی: والتر کوفمان و آر.جی. هالینگدل، ترجمه فارسی: رؤیا منجم، تهران، انتشارات مس، ۱۳۷۷ش.

والتر، تی، استیس، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، بهار و تابستان ۱۳۸۲.

پاسپرس، کارل، نیچه، درآمدی به فهم فلسفه‌ورزی او، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳ش.

یونگ، کارل گوستاو، سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه، ترجمه سپیده حبیب، ویرایش و خلاصه جیمزل. جرت، تهران.

Heidgger, M., *Neitzsche*, Tran. David Farrel Krell, Vol.4, San Francisco, 1987.

Metz, Th., "Meaning of Life", *Metaphysics Research Lab*, CSL, Stanford University. From <http://Stanford Encyclopedia of Philosophy>, 2007.

Idem, "The Concept of a Meaningful Life", *American philosophical Quarterly*, No.38, 2001.